



به یاد دوست*

ژاله آموزگار

بر دوستانِ رفته چه افسوس می‌خوریم ما خود مگر قرار اقامت نهاده‌ایم

این بیت شعر را دو سه هفته پیش در بدرقه ابدی همکار عزیز دانشگاهی دیگری به زبان آوردم ولی اکنون چنان سینه پردرد است که در پاسخ به خودم با صدای بلند می‌گویم: آری، بر دوستانِ رفته افسوس می‌خوریم چون جایشان خالی می‌شود و، تا قرار اقامت را به هم بزنیم، درد دوریشان آزارمان می‌دهد.

ما استاد ثمره عزیز را از دست دادیم. آیا لازم است که به تفصیل زندگی علمی و فرهنگی‌اش را شرح دهیم که سراسر درخشان است و افتخارکردنی و دوستان و دوستدارانش بدان واقف‌اند؟ اینکه خانواده فرهنگی‌اش زیربنای تحصیلات عالیّه او شد؛ در محضر استادان نامدار دانشکده ادبیات تلمذ کرد؛ با هزینه تحصیلی شاگردان اول به انگلیس رفت؛ رشته زبان‌شناسی را برگزید؛ رساله دکتری‌اش را در آواشناسی نوشت و نخستین ایرانی فارغ‌التحصیل دکتری از دانشگاه لندن شد؛ در جوانی با لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین همکاری کرد؛ در سازمان جغرافیائی کشور، در اجرای طرح گردآوری گویش‌ها سازمان‌دهنده مؤثری بود؛ آزمایشگاه زبان را در فرهنگستان دوم

* متن سخنرانی استاد ارجمند بانو ژاله آموزگار در فرهنگستان زبان و ادب فارسی به مناسبت درگذشت استاد فقید یدالله ثمره.

سپس در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران راه‌اندازی کرد؛ در طرح نمونه‌برداری ازگویش‌های روستاهای ایران که با کمک وزارت جهاد کشاورزی انجام می‌گرفت همکاری داشت؛ عضو دائمی انجمن بین‌المللی آواشناسی بود؛ در سازمان استاندارد جهانی و در همکاری با ISO، موفق شد خط فارسی را مستقل از خط عربی معرفی کند؛ در طرح کاشت حلزونی گوش برای بهبود شنوایی ناشنوایان، تعیین میزان سنجش شنوایی بر عهده او گذاشته شده بود؛ استاد و مدیر گروه زبان‌شناسی و پایه‌گذار انجمن زبان‌شناسی و نخستین رئیس آن شد؛ عضو فرهنگستان دوم و مدیر بخش گویش‌شناسی آن بود؛ به عضویت پیوسته فرهنگستان سوم انتخاب شد؛ کتاب آواشناسی زبان فارسی را تألیف کرد که به چاپ هفدهم یا هجدهم رسیده است؛ برای آموزش زبان فارسی به خارجیان، مجموعه پنج جلدی آزا را تألیف کرد که به اکثر زبان‌های زنده جهان ترجمه شده است؛ کتاب زبان‌های خاموش را با همکاری خانم قریب ترجمه کرد؛ و مقاله‌ها و دیگر کارها!

به همه اینها می‌توان افتخار کرد. اما من و شما استاد ثمره دیگری می‌شناسیم. بیائید این سال‌های اخیر را که بیماری ناتوان و رنجورش کرد و سال‌های دردآوری، هم برای او و هم برای نزدیکانش و دوستانش، بود از خاطر بزدائیم و او را آنچنان ببینیم که در حافظه‌های دوردستان نقش بسته است. می‌خواهم چشم‌هایم را ببندم و به آن سال‌های دور و خوش برگردم این قافله عمر عجب می‌گذرد.

همه استادان گروه زبان‌شناسی و فرهنگ و زبان‌های باستانی، پیش از آنکه تفکیک رخ دهد، دور میز بزرگ دفتر گروه می‌نشستیم. خانواده بزرگ و پراولادی بودیم. همدل و همزبان، با شادی‌ها و غم‌های هم آشنا. هرازگاهی اختلافی پیش می‌آمد؛ یکی به دویی می‌شد؛ ولی همیشه یکی و غالباً استاد ثمره، میانه کار را می‌گرفت و مسئله فیصله پیدا می‌کرد و دوباره خانواده گرم و صمیمی می‌شد.

از کلاس‌هایمان برمی‌گشتیم، چای می‌خوردیم، درباره دانشجویان صحبت می‌کردیم و، در آن میان، استاد ثمره سر به سر همه می‌گذاشت و محیط کار را به محفلی صمیمانه بدل می‌کرد. استاد ثمره شاد، مهربان، خنده‌رو، خوش‌محضر، بی‌کینه و عاشق کار و

دانشجو که همه را مجذوب خود می ساخت.

کجایند این دوستان؟ کجایند این نازنینان که در حدود نیم قرن با هم دمساز بودیم؟ یک به یک به سوگشان می نشینیم. نمی توانم بشمارم که فهرستی بلندبالاست. آیا بهای خوشبختی های گذشته را این چنین ادا می کنیم؟

چشم هایم را می بندم، ثمره ای را می بینم فعال، کاری، وظیفه شناس و وقت شناس که همچون چراغی در میان استادان و دانشجویانش در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران می درخشید.

ثمره ای را می بینم که وقتی به او گفتند آماده ای کتابی برای آموزش زبان فارسی به خارجیان بنویسی، بله گفت و پشت میز نشست و نوشت و نوشت و تا نگارش پنج جلد کتاب را به انجام نرساند آرام نگرفت. خودش می گفت سلامتی کمر و پایش را پشت این میز گذاشت.

وقتی آقای باطنی، ناگهانی و ناخواسته، بازنشسته شد و قید همه چیز را زد، آرام و بی سرو صدا بدون اینکه به کسی بگوید، طبقه طبقه سازمان مرکزی دانشگاه و ادارات بازنشستگی را طی کرد، از این اتاق به آن اتاق رفت، و آرام نگرفت تا حکم و حقوق بازنشستگی دوستش را به دستش داد و منتظر تشکری هم نشد.

وقتی یکی از دانشجویان برجسته - که اکنون استاد برجسته ای است - عازم جبهه بود، تا پای اتوبوس رفت، پیشانی او را بوسید و گفت در انتظار هستیم، سالم برگرد. ثمره بی عقده ای را می بینم که چون استعداد درخشان دانشجویی را در مسائل آوایی زبان کشف کرد، در برابر همه مخالفت ها ایستادگی به خرج داد تا او را هیئت علمی گروه و جانشین خود ساخت. او اکنون یکی از استادان سرشناس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است.

ثمره دلسوزی را می بینم که چنان غمخوار دانشجویانش بود که وقتی یکی از آنها، که بسیار مورد علاقه اش بود و اکنون عضو هیئت علمی شناخته شده ای است، بیمار شد، مدت ها بیماری اش را از استاد پنهان کرد. می گفت می دانم که اگر بداند بسیار رنج خواهد برد. او تحمل این غم را ندارد.

ثمره خوش حافظه ای را می بینم که خطی خوش داشت، فصیح می نوشت، هم با شعر

کهن دمساز بود و هم شعر نوپردازان را به خاطر می سپرد، حافظه‌ای بی نظیر داشت، قصیده بلندبالایی را یک بار می شنید و به خاطر می سپرد و بلافاصله بازگو می کرد. غالباً که دور هم جمع می شدیم شعر معروف سیمین بهبهانی - دوباره می سازمت وطن - را از آغاز تا پایان از حفظ می خواند.

در محافل تمام «ساقی نامه» را با لحنی خوش و بی لکنت و خوش آوا می خواند و همه را در حالتی و سکوتی عرفانی فرومی برد.

خدمتگزار زبان فارسی، عاشق ایران و عاشق فرهنگ ایرانی بود.

در کسوت معلمی واقعی، دقیق، وظیفه شناس، هرگز از کلاس هایش غیبت نمی کرد؛ کارش را جدی می گرفت. شاهد بودم ساعت ها می گذاشت تا سؤال امتحانی طرح کند و با چنان دقتی اوراق را تصحیح می کرد که گویی با کمترین اشتباه او دنیا به هم می خورد و، با همه لطفی که به دانشجویان داشت، در نمره دادن، به اخلاق معلمی خود سخت پایبند بود. چنان، به کار دانشگاه و تدریس دلبسته بود که، در گفت و گویی با یکی از زبان شناسان، آرزو کرده بود در راه دانشگاه بیفتد و جان ببازد نه بر اثر بیماری و در بستر.

با همه توانش گروه زبان شناسی را استقلال بخشید و برنامه های منظمی ریخت و، گرچه از ما جدا شد، در کنار هم ماندیم.

او پدر زبان شناسی لقب گرفت، چون همه دانشجویانش را، دختر و پسر، پدران دوست داشت. او تنها معلم آواشناسی و واج شناسی نبود؛ درد دانشجویانش را حس می کرد، پای درد دل هاشان می نشست، و اگر کاری از او درباره آنان برمی آمد دریغ نداشت.

با روحی بسیار زلال که هرگز کینه ای از کسی به دل نمی گرفت، سعی می کرد کسی را نیازارد و نرنجاند و، اگر به ندرت خشم می گرفت و از کوره به در می رفت، بلافاصله پشیمان می شد و به دلجویی می پرداخت.

می دانم که همه شما می توانید چشم هایتان را ببندید و، در گذشته ای نه چندان دور، ثمره ای را ببینید با هزاران سجایای اخلاقی.

غم بزرگی بر دل نشسته است. ما این غم بزرگ را با خانواده او و همسر مهربانش که تا

آخرین لحظات از هیچ‌گونه توجه و مراقبتی دریغ نکرد، با اعضای پیوسته محترم فرهنگستان زبان و ادب فارسی، با استادان و همکاران دانشگاهی و دانشجویان سابقش تقسیم می‌کنیم.

ما روز دوشنبه (۱۳۹۷/۱۲/۶) او را به سوی منزلگه ابدی‌اش بدرقه کردیم. جسم او را به خاک سپردیم ولی آنچه هرگز بدرقه‌اش نخواهیم کرد یاد او، لبخند شیرین او، سخنان دلنواز او، محبت‌های او، و انسانیت اوست.
روانش شاد.

